

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که از مباحثی که مرحوم نائینی در بحث اوامر مطرح کردند بحث، از ایشان مشغول بودیم، نحوه‌ی دلالت صیغه بر وجوب بود به تعبیر ایشان، ایشان می‌فرمایند که در اصل این مطلب که از امر وجوب استفاده می‌شود نمی‌شود اشکال کرد انما الکلام در وجه این مطلب است، انما الاشکال فی طریق إستفادة الوجوب من الصیغة بعد ما کان إستفادة الوجوب منها، چون استفاده‌ی وجوب مما لا اشکال فیها، آن وقت تمسک می‌کنند به آیه‌ی مبارکه‌ی ما منعک أن لا تسجد إذ أمرتک، تعبیر خدا کرده به امر، مع أن الأمر کان بصیغته كما هو ظاهر قوله تعالى فقعدوا له ساجدين، با اینکه به صیغه‌ی امر بوده تعبیر به امر شده است، البته این مطلبی که ایشان فرمودند درست است اما حالا بعد توضیحاتش می‌آید.

بعد در استفاده‌ی وجوب بحثی نیست اشکال در طریقه‌ی استفاده‌ی وجوب است، فنقول لهم فی ذلك طرق، ایشان می‌فرمایند برای استفاده‌ی وجوب طرقی ذکر شده است البته تعبیر ایشان طرق یعنی چند راه اول نوشتند منها دعوی وضعها لغة، این منهای اولی ایشان دوم دیگر ندارد یعنی تا آخر بحث ایشان در صفحه‌ی ۱۳۷ دیگر منهای دوم ندارد نمی‌دانم حالا شاید مقرر حواسش نبوده حالا شاید هم اشتباه از چاپخانه باشد فعلا عدة طرق نوشتند ایشان یک دانه‌اش را فقط به عنوان منها آوردند.

البته در صفحه‌ی بعد از والذي ینبغی أن یقال وجوب إنما یكون حکماً عقلیاً، مرادش از دوم باید این باشد شاید طریقان را طرق گفت به قول آقایان جمع منطقی جمع ادبی نیست. علی ای حال ایشان این را دقت کنید چون ممکن است در عبارت ایشان کم و زیادش طبعاً چون عبارت مقرر است دیگر اشکالی ما به مرحوم نائینی نداریم، اشکال هم نیست توضیح است که این در کتاب چون اصطلاحاً این طور است وقتی منها منها منها این طوری باید بگویند وقتی گفت طرق اما ایشان یک دانه منها گفتند دیگر منهای دیگری ندارد و منها و منها.

بعد در صفحه‌ی بعدی والذي ینبغی أن یقال باید می‌گفتند که و منها مثلاً اینجا را دفعه‌ی دوم منها نگفتند علی ای اجمالاً ایشان دو طریقه برای این مطلب ذکر می‌کند یکی عنوان لغوی که در لغت وضع شده یکی هم عنوان حکم عقلی البته عرض کردم مرحوم نائینی در این نوشتار تعبیر به حکم عقلی کرده آقای خوئی هم غالباً تعبیر به حکم عقلی می‌کند و مرادشان از حکم عقلی حکم عقل به لزوم اطاعت مولی که اگر مولی امری کرد باید حتماً انجام داد. اما غالباً نائینی جای دیگر تعبیر به حکم عقلاء کرده حکم عقلاء اینجا تعبیر می‌کند: إن الوجوب إنما

یکون حکماً عقلیاً ، شبهه تعابیر آقای خوئی است لکن غالباً در نوشته‌های ایشان جای دیگر که من دیدم عقلائی گرفتند و همان درست است یعنی درستش عقلائی است .

چون مساله‌ی عبد و مولی یک مساله‌ای بوده که در عرف عقلاء جاری بوده متعارف بوده عبد و مولی اما اینکه بگوییم عقلی است این لازمه اش این است که ما بردگی ذاتی را قبول نکنیم که بگوییم حکم عقل است یعنی قبول نکنیم که خداوند بشر را دو جور خلق کرده یک عده از بشر ذاتاً برده هستند یک عده هم ذاتاً مولی هستند . خوب این را که نمی‌شود قبول کرد ولو بعضی از حتی عبارات ظاهراً ارسطو هم همین طور باشد اما این را قبولش نمی‌شود کرد به هر حال اینجا باید گفت که مراد ایشان حکم عقلی یعنی حکم عقلائی نه عقلی که ما مصطلح ، عقل چنین اداری را ندارد جزو ادراکات عقل نیست این جزو نظام‌های اجتماعی است یک نظام اجتماعی است نظام عبد و مولی بردگی و این نظام بردگی در طول تاریخ موجود بوده و برخورد موالی با عبيد خودشان در طول تاریخ مختلف بوده و طرق مثلاً عبودیت مختلف بوده این‌ها چیز عقلائی است ربطی به حکم عقل ندارد . مثلاً اگر یک کسی دزدی می‌کرد او را عبد برده‌ی او حساب می‌کردند در خود قرآن دارد جزائیه من وجد فی رحله فهو جزاء این قصه‌ی داستان برادر حضرت یوسف که اگر آن مکیال را آن وسیله‌ی سنجش را در بار کسی دیدیم این خودش برده‌ی او باشد فهو جزاء این یک نوع از احکامی بوده که در عده‌ای از شرایع سابق و اجتماعات سابق حالا شرایع غیر از شریعت این بوده است ، من وجد فی رحله .

ولذا هم اسباب مالکیت عبد هم نحو حدودش یک چیزی نبوده که حکم عقل باشد یک نواخت باشد نه یک چنین چیزی ما در عقل نداریم .

یکی از حضار : مخصوص بین عبد و مولی که نبوده در جامعه به برادر به دیگران هم قائل بوده فعل امر

آیت الله مددی : خوب ایشان می‌خواهد بگوید وجوب را از مثل برادر به برادر نه مثل عبد و مولی لذا ما در اینجا می‌فهمیم اما در لغت فرقی نمی‌کند ، برادر به برادر می‌گوید پدر به مادر می‌گوید مادر به پدر فرقی در این جهت ندارند با همدیگر در لغت فرقی نیست لذا ایشان لغوی نمی‌دانند عقلی می‌دانند ، نکته‌ی عقلی دانستش این است .

البته عرض کردم جاهای دیگر من از مرحوم نائینی دیدم تعبیر عقلاء کرده است تعبیر عقلائی تعبیر درستی است آن درست است تعبیر عقلی تعبیر درستی نیست شاید حالا مرحوم مقرر رحمة الله علیه با اینکه خود مقرر جزو بزرگان است خودش هم بعد از مرحوم آقای نائینی یکی از شلوغ‌ترین درس‌های نجف برای مرحوم آقای کاظمی بود آشیخ محمد علی کاظمی قدس الله سره .

یکی از حضار: نسبت خداوند تبارک و تعالی انسان‌ها ذاتا بنده نیستند.

آیت الله مددی: آن یک ملکیت دیگری است غیر از این ملکیت اعتباری است که در طول تاریخ

یکی از حضار: شاید آقایان مرادشان همین است

آیت الله مددی: نه خیر نه اصلا آن ملکیت یک ملکیت دیگری است آن با زمین و آسمان و همه یکی است ملک السموات والارض

ربطی به این ندارد آن ملکیت خالقیت و قیومیت اصلا ربطی به این نوع ملکیت

یکی از حضار: بالاخره خداوند شارع هست

آیت الله مددی: ما انواع ملک داریم به یک مناسبتی من در شرح رساله‌ی آقای شیخ محمد حسین اصفهانی عرض کردم اصلا ما انواع

ملک هم در آیات و هم در غیر آیات داریم یک جور نیست، یک معنای واحدی ندارد این طور نیست که ملک و مالک یکی باشد اجمالا

یک نحوه‌ی سیطره است اما خوب خیلی درجات ضعف و شدت و مراتب و جهات مختلف دارد.

یکی از حضار: عالی از دانی بگوئیم حل نمی‌شود عالی با دانی عبد و مولی می‌شود، پدر و فرزند می‌شود، هر کسی که

آیت الله مددی: خوب دیگر همان دیگر وقتی رفت روی عبد و مولی باید این طوری تصور بکند باید یک جوری باشد که سیطره برایش

باشد بدون سیطره نباشد یا مالکیت داشته باشد اما این مالکیت بر عبد غیر از مالکیت بر درخت است مثلا خیلی فرق می‌کند آن لاله ملک

السموات والارض غیر از این معناست آن قطعا ربطی به این ندارد این معنای اعتباری است این را ما اسمش را گذاشتیم ملک اعتباری

اصلا این یک نحو از ملکیت یک ملک به حساب حقیقی هم داریم آن ملک حقیقی باز غیر از ملکی است که از مقوله‌ی ملک در مقولات

نوشتند در اعراض و جواهر آن یک چیز دیگری است آن مالک به معنای سیطره‌ی خارجی انسان، اینها را من توضیحاتش را دادم اینجا دیگر

معطل نکنیم، و من آیات، اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما فهم لها مالکون، این مالک نه مالک اعتباری است و نه مالکی

است که در مقولات آوردند اسمش را این مالک یعنی مسلطند بر اسب مسلطند بر الاغ مسلطند بر این حیوانات مسلطند فهم لها مالکون،

یعنی سیطره دارند این سیطره‌ی خارجی این ملک مراد این است نه اینکه مالکند یعنی ملک اعتباری باشد و نه به معنای این که مثلا خلقشان

کردند این نه اصلا به معنای مقوله است هیچ ربطی به مقوله ندارد این اصلا عنوان دیگری است اصلا این ملک یک عنوان دیگری است به

عنوان این که مثلا سوار اسب می‌شود اسب را هر جا می‌برد می‌آورد سوار شتر می‌شود هر جا می‌خواهد بیاورد این مالکون باز غیر از این

ملک اعتباری است انواع مختلف ملک در لغت عرب در اصطلاحات و غیر اصطلاحات به کار برده شده و این منشاء اشتباه شده یعنی منشائی که از مناشئ اشتباه این است .

منها دعوی وضعه لغة للوجوب ، که اصلاً برای وجوب باشد بعد می گوید : وهذه الدعوى بظواهرها لا تستقيم ، لغت را قبول نمی کند ، لما عرفت أنّ الصيغة لها مادة وهيئة والمادة موضوعة بمعناه ، این روی همان بحث های معروف که در لغت یک چنین چیزی وجود ندارد که وجوب ، ایشان از این راه وارد شدند که اگر در لغت باشد یک اصطلاحی دارند اگر مدلول صیغه ی افعال وجوب باشد دلش چیست ؟ اصطلاحاً این طور می گویند .

اینکه ایشان می گویند لها مادة وهيئة اشاره به این نکته است چون نسبت بین دال و مدلول نسبت تضایف است شما اگر مدلول پیدا کردید دال برش چیست یا هیات است یا ماده است ماده که دال بر آن نیست هیات هم نیست ایشان از این راه وارد می شود و ما راه دیگری عرض می کنیم .

بله ومفاد معنی حرفی لكونها موضوعةً لنسبة المادة إلى الفاعل بالنسبة الإيقاعية ، این را توضیح دادم دیروز هم عرض کردم چون مرحوم نائینی قدس الله سره در معنای حرفی قائل است که معنای حرفی ایجاد می هستند اخطاری نیستند این نسبت الايقاعية یعنی نسبت ایجاد می به تعبیر ایشان عرض کردم بعضی ها می گویند النسبة الطلبية نه ايقاعية لكن معروف وضعها للطلب نه مفهوم طلب به نحو معنای حرفی طلب به معنای حرف حالا من در خلال بحث ها به این مطلب اشاره می کنم . و عرض کردیم نه کلمه ی نسبت اینجا درست است نه کلمه ی ايقاع هر دو فی غیر محله است .

نسبة المادة فلا معنى لدعوى وضع ، اللهم إلا أن يوجه بأن المراد وضعها لإيقاع النسبة إذا كان بداعي الطلب فيؤخذ داعي الطلب قيداً في الوضع الهيئة ، لكن خوب این خلاف ظاهر است قیدیتش حالا این چون در بحث واجب معلق هم یک بحثی دارد مرحوم شیخ که گفتند نمی دانم مقرر اشتباه کرده آنجا این را توضیح می دهیم ان شاء الله تعالی .

وَأما دعوى أكثرية إستعمالها في الإستحباب ، بعد جواب می دهد این چون در مثل معالم و اینها آمده که زیاد در استحباب به کار برده شده بعد ایشان می فرماید وتوضيح الفساد يتوقف على بيان حقيقة الوجوب والإستحباب ، عرض کردم ما یک مشکلی که داریم در این کتب اصولی ما خیلی چنین مرتب وارد نشدند مثلاً اینجا به مناسبت اینکه مفاد صیغه وجوب است یا استحباب است یا اعم از وجوب و استحباب است میان وجوب و استحباب کردند دقت کردید ؟

که آیا وجوب چیست ، آیا وجوب یک معنای ترکیبی است مطلوبیت شیء مع المنع من الترك و یا یک معنای بسیط است معنای ترکیبی نیست ایشان وارد این بحث شدند دقت می فرمایید خود مرحوم آقای نائینی و عرض کردیم در عده ای از کتب اصولی اهل سنت در شیعه شاید بعضی از قدمای ما حالا قدما مراد من از قدما در اینجا این قدمای قبل از شیخ انصاری است ، مثلا دوران بعد از وحید دوران نشاط اصولی ما چون الان دقیقا اشارات مرحوم حاجی کرباسی در ذهنم نیست ترتیب ابوابش بعضی هایشان دارند اما در کتب اهل سنت هست. عرض کردیم در کتب اهل سنت یک فصلی را اصولا در بیان حقیقت حکم دارند که اصلا حکم چیست ، بعد تقسیمات حکم دارند ، حکم مولوی ، حکم وضعی ، حکم ارشادی ، بعد مساله ای اقسام حکم یا حکم وجوبی است حقیقت وجوب چیست اینها را در کتب اهل سنت البته آن هم نه در همه شان در عده ای شان یک فصل مستقلی در این جهت دارند روشن شد چه می خواهم بگویم ؟

ما متاسفانه یک فصل مستقلی در این کتب اصولی خودمان نداریم یک دفعه به مناسبت وارد آن می شویم و الا فصل مستقلی نداریم و من در تقسیم اصول عرض کردم اگر بخواهیم این کتب اصولی که در این مدت هزار و تقریبا دویست و خورده ای سال نوشته شده همه را جمع و جور بکنیم و همه را تنظیم بکنیم بهترین راهش این است که با اصولی که شیعه نوشته و اصولی که آنها نوشتند پنج فصلش بکنیم اصول را پنج بابش بکنیم .

باب اولش در حقیقت حکم باشد که ما نداریم الان در کتب ما نیست الان در کتب ما این بحث مطرح نشده فصل دومش در مباحث لغوی باشد حقیقت ظهورات ، ظهورات چیست ؟ بحث ظهورات را ما داریم متاسفانه یکی اش یک جاست یکی اش یک جاست خیلی چنین جمع و جور نیست چند دفعه توضیح دادیم اصل حجیت ظهور چرا ظهور حجت است و بعد منشاء حجیت ظهور که این خودش یکی از ابیحات سنگین علم اصول است ، نکته ای اینکه اصلا ظهورات چرا حجتند وجه حجیت ظهورات چیست آیا ظنی است به مناسبت اینکه شیخ در کتاب رسائل حجیت ظواهر را داریم این بحث را ما غالبا آنجا داریم ، یکی هم در بحث اقسام ظهورات ، ظهور جمله ای اسمیه ، جمله ای فعلیه اینها را هم باز در اینجا دارند یعنی انصافا کلمات اصحاب ما عده ای از این بحث را دارند اما متفرقه بحث سوم در مصادر تشریع باشد مثل کتاب و سنت و عقل و اجماع و برای اینکه احاطه ای پیدا بشود تقریبا آن که قیل فی الاسلام مثلا مثل مصالح مرسله و مثل استحسان و استصحاب که خوب عده ای از شیعه هم قائل هستند مثل استصحاب و مراد من از استصحاب در اینجا در شبهات حکمیة کلیه در احکام نه در موضوعات خارجی .

اصولا در اصول وقتی استصحاب مطرح می کنند مرادشان احکام است اشتباه نشود ، آقایان نوشتند مثلا یکی از اقوال استصحاب در موضوعات حجت است در احکام حجت نیست اصلا بحث حجت اصل استصحاب است موضوعات اصلا بحث درشان نیست ، دارند بعضی هایشان اصلا بحث نیست ، بحثی که در اصول واقع شد در احکام است مثل همین بحث معروف که یک آبی است مثلا پنج تا کر است رنگش رنگ خون گرفته نجس شده بعد رنگش خودش پرید سفید شد آیا پاک است یا نه ؟ خوب استصحاب بقاء نجاست کردند . یا همین مساله ی حرمت زن بعد از پاک شدن از خون و قبل از اغتسال آنجا هم استصحاب کردند یا اگر در نماز با تیمم نماز خواندند وسط نماز آب را پیدا کردند استصحاب کردند که ادامه بدهید استصحاب وجوب ادامه ی نماز الی آخره مراد از استصحاب در اصول این است اصلا دقت کنید ، موضوعات خارجی اصلا مرادشان نیست کلا مرادشان نیست در اصول مراد این است .

و لذا مرحوم نائینی می فرماید مساله ی اصولی استصحاب در شبهات حکمیة کلیه است اما شبهات موضوعیه قواعد فقه است اصلا از اصول نیست جزو قواعد فقهیه است مساله ی فقهی هم نیست جزو قواعد فقه است در قواعد فقه باید متعرض شد و اهل سنت هم در اشباح و النظائر آوردند البته کلی استصحاب هم آوردند در اصول هم آوردند .

علی ای حال خیلی وارد این بحث نشویم آن وقت مصادر تشریع را ما خیلی مرتب بحث نکردیم آنها چرا کتاب ، مباحث کتاب این کتاب های درسی ما راجع به کتاب و نسخ و مسخ و اینها ، چرا معالم یک مقداری این طوری است یک مقدار مباحث قرآن دارد سنت دارد ما در سنت بیشتر بحث روی طریق سنت که خبر واحد مثلا باشد اجماع دارد عرض کردم مجموعه ی ما قیل او یمكن ان یقال در دنیای اسلام راجع به کشف احکام حدود ۲۰ تاست چهارتایش نزد ما مشهور است کتاب و سنت و عقل و اجماع اما غیرش هم هست مصالح مرسله هست حتی عده ای قائل هستند شوری و مراد از این اجماع یا شوری یعنی حکم را عوض کنند .

مثلا در زمان ما فرض کنید من باب مثلا ذبح مشکلاتی ایجاد کرده هم به لحاظ خود ذبح و مکان ذبح و تقسیم ذبح در ایام حج اصلا علما جمع بشوند همه شان رای بدهند که آقا ذبح را برداریم از احکام حج برداریم می گویند این حجت است حجت به معنای مصدر تشریع است می توانیم آیه ی قرآن را با اجماع تخصیص بزنیم می توانیم سنت رسول الله را با اجماع برداریم یا با شوری یعنی اکثریت شوری الان در کتاب های ما نیامده در بعضی از کتب اهل سنت آمده که اصلا خود شوری عده ای قائلند که خود شوری در حقیقت خودش مصدر تشریع است دقت بکنید .

اجماع نزد ما مصدر تشریع نیست اما نزد اهل سنت چرا مصدر تشریع است آنهایی که قائلند مصدر تشریع می دانند پس بحث سوم هم مصادر تشریع باشد عقل و اجماع و حقیقت عقل و حقیقت الی آخره ، مبحث چهارم هم طرق و امارات باشد مبحث پنجم هم اصول عملیه . این اگر بخواهیم کل کتب اصول را بین السنة و الشیعة و القديم و الجدید همه را با هم جمع بکنیم اصول می شود پنج باب . اگر خواستند آقایان تنظیم مباحث اصولیه کنند .

اما فرض کنید الان کتاب فوائد اینطور نیست کتاب کفایه اینطور نیست معالم اینطور نیست یعنی الان کتب ما به این نحو نیستند اما این هست این جزو مطالب هست .

از مطالبی که در اصول متاخر شیعه انصافا خیلی رویش کار شده دعوای تحلیل های ظهورات است یکی دعوای ظهور یعنی اینکه مثلا صیغه ظهور در وجوب دارد یا نه یکی تحلیل این ظهور این را ما عادتا در کتب قدیم در علوم بلاغت مثل بیان یک مقداری داریم مجاز و حقیقت و فلان و از این حرف ها یک مقداری آنجا داریم . در جدید تقریبا علمی به نام فقه اللغة در دنیای عرب در دانشگاه های ادبیات یک مقداری اما انصافا هیچ کدامشان به اندازه ی اصولیین متاخر شیعه کار نکردند . اصولیین متاخر شیعه در هیأت خیلی کار کردند در هیأت مبحث ظهور مطرح است و مبحث وجه ظهور تحلیل ظهور .

مثلا ببینید مرحوم نائینی می گوید صیغه ظهور در وجوب دارد این ظهور یک بحث ، روی این بحث خوب نوشتند قبلی ها هم نوشتند اهل سنت هم نوشتند چیز تازه ای ما کمتر داریم اما تحلیل این ظهور منشاء این ظهور کجاست در هیأت خیلی بحث های مثلا هیأت جمله ی اسمیه مثلا شرطیه ، هیأت جمله ی شرطیه را تحلیل قشنگی کردند تحلیلات خیلی خوبی دارند که اهل سنت عادتا ندارند انصافا در این قسمت این هم به خاطر اینکه علمای ما در تحلیل آن افراد یعنی اقسام کلمه در خصوص معنای حرفی خیلی تحلیلات خوبی دارند تحلیلات علمای اصولی ما در معنای حرفی تحلیل شان ها نه ظهوراتشان در ظهوراتشان اهل سنت هم دارند ما نداریم الان . علامه مثلا در تهذیب دارد تهذیب الاصولش مثلا واو به چه مناسب بل به چه معناست الا به چه معناست لکن به چه معناست اینها را دارد علامه دارد ، همین ها که در مغنی می خواندیم آنجا هم دارند در کتب اصول اهل سنت هم داریم ، اصول اهل سنت معانی حروف را دارد در اصول اهل سنت ما دیگر معانی حروف را نداریم .

من دیدم فرض کن مثلا در بحث مفهوم شرط معنای ان مثلا معنای ان در لغت عرب چیست و الا اصولا نداریم یعنی معانی مفردات ، معانی هیأت را داریم مثلا معنای جمله ی اسمیه چیست معنای جمله ی وصفیه چیست ، معنای جمله ی حرفیه ، اینها را داریم اضافه ی بر

اینها تحلیل هم داریم دو تا نکته است اشتباه نشود یکی ظهور است یکی تحلیل است این تحلیل هایی که ما الان در حوزه های ما در حوزه های شیعه الان خوانده می شود انصافا بی سابقه است در دنیای اسلام بی سابقه است یعنی شیعه این جهت خیلی پیش رفته کارهایی هم که ما در اصول عملیه کردیم خیلی پیش رفتیم اصلا قابل قیاس با اهل سنت نیستیم در اصول عملیه هم ما در این دو بخش خیلی جلو رفتیم انصافا در کتب اصولی ما مثلا همین جا یکی ظهور است ، ظهور صیغه در وجوب است یکی تحلیل این ظهور است این تحلیل خیلی مهم است یعنی این تحلیلی است که مرحوم نائینی ارائه می دهد برای وجوب .

و مرحوم نائینی در اینجا دو مبنا را نقل می کند یک مبنا مبنای لغوی است یک مبنا هم به قول ایشان عقلی که من فکر می کنم مرادشان عقلائی بوده شاید مقرر درست ننوشته بعید است نائینی قائل باشد که بحکم عقل یجب طاعة المولی ، خوب این باید بردگی ذاتی را قبول بکند عقل که نمی تواند بیاید ، این را عقل است و جامعه هم ، هر حکمی که به حسب زمان عوض شد این حکم عقلی نیست عقلائی است سیر عقلائی است عوض می شود لذا حجیت قطع که مرحوم شیخ گفت ذاتی است گفتیم ذاتی نیست چرا چون در آن زمان واقعا این طور بود اما الان اگر بگویند قطع حجت نیست مشکل ندارد مثلا می گویند شما دیدیم در روزنامه نوشت که مجلس موافقت کرد فلان قانون بگوید آقا شما در روزنامه دیدید روزنامه ی مجلس هم دیدید لکن به این اکتفا نکنید زنگ بزنید به مجلس باز بگویند به این هم اکتفا نکنید زنگ بزنید به وزارت کشور ، زنگ بزنید به استانداری ، این مشکل ندارد الان سوال بکنید خیلی راحت است الان ، یعنی الان اگر بگویند قطع حجت نیست خیلی مشکل درست نمی کند .

به قول مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی ایشان حجیت را عقلائی گرفته در باب قطع می گوید چون اگر قطع حجت نباشد اختلال نظام لازم می آید بله در زمان ایشان بله ، به آن امکانات آن زمان بله اما الان در زمان ما بگویند آقا نه ولو قطع دارید باز سوال بکنید باز سوال بکنید مشکلی ندارد .

عرض کردم مطالبی که برمی گردد به جامعه و تمدن ها و فرهنگ های جامعه و وضع جامعه و اینها را نباید حکم عقلی حساب کرد اینها حکم عقلی است که با شرایط اجتماعی تطبیقش می دهند احکام عقلائی اینها را جزو احکام عقلائی حساب می کنند

یکی از حضار : حکم عقلی در اینجا را به نحو قضیه ی حقیقه بگیریم نه قضیه ی خارجی

آیت الله مددی : قضیه ی حقیقه و خارجی اصلا اگر باشد قضیه نیست دیگر ارتکاز عقلی است نه اینکه عقل چنین چیزی نمی گوید که برده باید مولی را اطاعت بکند .

یکی از حضار: نه حقیقت اطاعت را می‌گوییم.

آیت الله مددی: مضافاً حقیقت افعال نه یک امر لغوی لغت امر اجتماعی است اصول در پدیده‌های اجتماعی بحث‌های ذاتی و عقلی درست نیست، اینها پدیده‌های اجتماعی هستند از اجتماع به اجتماع فرق می‌کند.

یکی از حضار: یعنی با استقراء افراد این به دست آمده؟

آیت الله مددی: ببینید شما ظهور را می‌خواهید بگویید ظهور را قبول کردیم، خود نائینی هم ظهور را قبول کرد گفت ظهور در وجوب دارد، بحث سر تحلیل وجوب است.

شما مثلاً می‌آید ان شاء الله در بحث فرض کنید مثلاً جمله‌ی شرطیه در کفایه دارد که آقای خوئی و دیگران همان راه را رفتند، ایشان می‌گویند اگر می‌خواهد جمله‌ی شرطیه دلالت بر مفهوم بکند چهار تا نکته باید اثبات بشود: یکی اینکه بین شرط و جزاء ترتب هست یکی اینکه ترتب به نحو ملازمه هست یکی اینکه ملازمه به نحو علیت است یکی اینکه این علیت به نحو انحصار است خوب این تحلیل است دقت می‌کنید؟ این یک تحلیلی است برای انعقاد ظهور جمله‌ی شرطیه در مفهوم باید این چهار مرحله را اثبات بکنیم ترتب بین جزاء و شرط، ترتب به نحو ملازمه، ملازمه به نحو علیت، علیت هم به نحو انحصاری خوب این تحلیلی است که ایشان ارائه می‌دهد.

لذا مرحوم آقای خوئی ترتب و ملازمه را قبول می‌کند، علیت را قبول نمی‌کند. چون می‌گویند ما در لغت عربی متلو اادات شرط‌گاهی اوقات علت است گاهی معلول است، مثلاً اگر تب کردید نبضت سریع است، اگر نبضت سریع است تب کردید خوب یکی علت است یکی معلول است، شما گاهی بعد از اادات شرط علت می‌آورید گاهی بعد از اادات شرط معلول می‌آورید. پس اینکه همیشه بعد از اادات شرط حتماً باید علت باشد قبول نمی‌کنیم.

و ما آنجا توضیح دادیم که ایشان اشتباه فرمودند آن که گاهی علت می‌آید و گاهی معلول در امور واقعی است در انشائیات این طور نیست بحث در جمله‌ی شرطیه در انشائیات است، آن امر واقعی است تابع واقع خودش است ممکن است سرعت نبض علت تب باشد ممکن است تب علت باشد، دقت می‌کنید امر واقع خودش است.

در انشائیات ابداع است ایجاد است ایجاد به این معنا یعنی چیزی که نیست وجودش می‌دهد اگر میهمان آمد نان بخر، خوب این ظهور عرفی دارد که آمدن میهمان علت است و الا فی نفسه این طور نیست که آمدن میهمان علت باشد این دارد می‌گویند اگر میهمان، دقت کردید

این اشتباهی را که مرحوم آقای خوئی مرتکب شدند اینجا رفتند روی امور واقعی، روی امور واقعی راست است حق با ایشان است خوب متلو ادات شرط گاهی علت است گاهی معلول است راست هم هست درست است.

حالا مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی از راه دیگر که آیا ادات شرط برای فرض و تقدیر است یا برای تعلیق است؟

یکی از حضار: انحصارش هم قبول می کند؟

آیت الله مددی: دیگر نه دیگر وقتی علت را قبول نکرد انحصار را هم قبول نکرد. ما البته مفهوم شرط را قبول کردیم علت را قبول کردیم به خاطر ظاهر انشاء که علت باشد درش انحصار هم با مقدمات حکمت اثبات کردیم و الا خودش فی نفسه در نمی آید، این هم خلاصه ی بحث. چون آقایان می دانند مبنای ما در اصول وقتی یک صحبتی می کنیم چند تا تقریباً سعی می کنیم در طی یک ماه دو ماه کل اصول را به یک نحوی بیاوریم به یک بهانه ای کل مباحث اصول را از اول تا آخر به یک بهانه ای طرح بکنیم.

خوب مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی می گوید، البته ایشان نسبت می دهد به اهل معقول می گوید اهل معقول نمی دانم می گویند برای فرض تقدیر است، اهل ادب تعلیق، حالا نمی دانم من نسبتش را الان در ذهنم نیست یکی را به اهل معقول نسبت می دهند یکی را به اهل ادب در کتاب مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی.

البته در محاضرات آقای خوئی که ظاهراً اشتباه از خود مقرر باشد نوشته بمعنی الفرض او التعلیق نه فرض در مقابل تعلیق است اشتباه کردند فرض و تقدیر یا تعلیق این دو تا معنا فرق می کند خود ایشان فرض را قبول می کند حالا نمی داهم فرض را به علمای ادب نسبت داده یکی اش را به علمای معقول من نسبت را در همان جا هم عرض کردم اینکه ایشان نسبت می دهد من هنوز برایم روشن نیست که اهل ادب این را گفتند یا اهل معقول آن را گفتند روشن نیست، در کتب ادبی چنین چیزی ما ندیدیم حالا ایشان نسبت می دهند به علمای معقول و علمای ادب.

آن وقت ایشان فرق می گذارد به لحاظ اینکه فرض است یا تعلیق است، آن وقت خود ایشان قبول می کند فرض است و قائل به مفهوم هم می شود ما در آنجا توضیح دادیم که اگر شما فرض گرفتیم باید قائل به مفهوم نشوید اصلاً چون اگر فرض شد شبیه مفهوم وصف می شود توضیح موکول الی محله

علی ای حال اینها تحلیل هایی است که گفته شده دقت می کنید پس یکی ظهور جمله ی شرطیه در مفهوم است یکی تحلیل این ظهور است و ما باز تحلیل دیگری کردیم حالا دیگر جایش اینجا نیست صحبتش در محل خودش بعد در خلال این بحث اشاره می کنیم.

.....

علی ای حال این مطلبی را که مرحوم نائینی در اینجا دارد من می خواستم به این مناسبت بگویم انصافا در اصول متاخر شیعه روی این خیلی کار شده و این خودتان را آماده کنید این از آن کارهایی است که باید رویش خیلی کار بشود و آن تحلیل هیأت ، تحلیل معنای حرفی نه ظهور ، در کتب قدیم غالبا انعقاد ظهور بود ، ظهور در چه دارد اما الان در این معانی جدید در این بحث هایی که ما الان در اصول جدید ما شده این هم تقریبا بعد از شیخ انصاری شده خیلی قدیم نیست یعنی فکر نمی کنم تا وحید بهبهانی هم باشد نسبتا متاخر است تحلیل های بسیار خوبی را انصافا حقا يقال حتی اهل سنت هم ندارند .

و در میان ما تا آنجایی که من خبر دارم تحلیل مثلا معنای حرفی را به آن معنایی که من گفتم اولین بار مرحوم آقای نجم الاثمی رضی دارد که یوجد المعنی فی غیره معنای حرفی را این طور گرفته به خلاف معنای اسمی و عرض کردیم مرحوم صاحب فصول فرق بین معنای اسمی و حرفی را معنای اسمی را استقلالی معنای حرفی عالی ، احتمال می دهم ایشان حالا الان در ذهنم نیست مثلا در فصول که من دیدم یاد نیست که ایشان عبارت نجم الاثمه را آورده یا نه احتمالا می دهم ایشان عبارت نجم الاثمه را این جور معنا کرده عالی و استقلالی ، کفایه هم از فصول گرفته اگر مبتلا شدید به تدریس کفایه بهترین راه تدریس کفایه قرائت فصول است ، چون کفایه به قوانین ، با اینکه قوانین خواندند آن زمان فصول در حوزه ها رسمی بود صاحب کفایه به فصول خیلی متاثر است بیش از قوانین خیلی متاثر است اگر و در این شروح مرحوم آقای فیروز آبادی خدا رحمتش کند ایشان در عنایه خیلی کلمات فصول را آورده است ، لکن تاثر صاحب کفایه بیش از آن مقداری است که ایشان آورده دیگر من نمی خواهم شرح کفایه بگویم . علی ای حال اگر مبتلا شدید به شرح کفایه فصول خیلی ، اخیرا چاپ جدیدی از فصول دیدم خوب است بد هم نیست بعضی از تعلیقات هم با آن چاپ کردند انصافا چهار جلد است پنج جلد است برای من آوردند عتبه ی حسینی چاپ کرده یا عباسیه .

علی ای حال انصافا چاپ خوبی است و فصول خیلی تاثیر گذار است در کفایه بیش از ، غیر از شیخ انصاری که استاد ایشان ، البته ایشان درس شیخ را حدود ۶ ماه رفته نه استاد رسمی و وقتی که نجف رسیده بعد شیخ فوت کردند اما غیر از شیخ انصاری که حالت استاد دارند یکی به مرحوم آقا شیخ حبیب الله رشتی به عنوان صاحب بدایع به ایشان متاثر است که استاد ایشان است یکی هم به کتاب فصول ، اگر کسی می خواهد عبارات کفایه حل عباراتش بشود فصول را زیاد نگاه کند . عرض کردم در این شروحي که نوشتند مرحوم آقای صاحب عنایه مرحوم آقای فیروز آبادی بیش از بقیه عبارت فصول را آورده است لکن من خودم چون مراجعه می کردم تاثر صاحب کفایه بیش از این مقدار است که ایشان آورده است مطالب دیگری هم دارد از آنجا گرفته بیش از آن است .

یکی از حضار: ثمره‌ی این تحلیل‌های اصولیین شیعه در فقه با توجه به اینکه ظهور هم عقلانی است همین هم کار ساز است برای ما در فقه خوب ثمره‌اش چیست در فقه، این همه مثلاً جلد کتاب نوشتند سالیان سال بحث‌های تحلیل فلسفه‌ی اصول کردند

آیت الله مددی: فلسفه‌ی اصول غیر از تحلیل هیأت معنای حرفی است.

یکی از حضار: خوب باشد تحلیل هیأت این چه ربطی به فقه دارد؟

آیت الله مددی: این به درد فقه و استظهار خیلی می‌خورد.

یکی از حضار: استظهار که دیگر دست تحلیل نیست.

آیت الله مددی: چرا ما چون عرض کردیم، شما تحلیلی که می‌کنید باید تحلیلی بکنید که بعد منتهی به استظهار بشود این را ما چند دفعه توضیح دادیم یا تحلیل را نیرویم تا خلقت آدم و حوا و اینها، تحلیل یک حد محدودی دارد، دیگر این اصلش از این بوده آن از او بوده از آدم گرفته نه نمی‌خواهد تحلیل، و بعد هم تحلیل بعد از تحلیل باید برگردیم با ظهورات تطبیقش بدهیم، آن نکته‌ی فنی‌اش به نظر ما این است ما نرفتیم دنبال تحلیل سرمان را بیاندازیم پایین برویم دنبال تحلیل، تحلیلی که فرض کن مثلاً من باب مثال همین بحث معروف که صیغه‌ی نهی دلالت بر بطلان می‌کند یا نه نهی دلالت بر بطلان می‌کند، خوب این را اصولیین اهل سنت مطرح کردند دیدم بعضی از اصولیین شیعه‌ی ما اخیراً یک حرف‌های عجیب و غریب که این حرف‌ها چطوری است فلان ان شاء الله در محل خودش توضیح می‌دهم. چون اینها لا تصلی فی وبر ما لا یؤکل لحمه را به عنای تکلیف گرفتند نهی گرفتند، خوب آیا این دلالت می‌کند که صلاة هم باطل است یا نه، ما آمدیم در آنجا این تحلیل را ارائه دادیم یعنی گفتیم چون معنای حرفی یک معنای اندک‌اکی است حالا این اصطلاح من است همان حرف صاحب شرح کافیه را ما اندک‌اکی گرفتیم عرض کردیم عبارت شرح کافیه احتمالاً آخوند شرح کافیه را دیده است احتمالاً، چون آخوند یک ان قلت و قلت دارد اگر یادتان باشد در معنای حرفی اگر این طور باشد معنای من و ابتدا یکی می‌شود بعد ایشان می‌گوید نه ابتدا وضع لأن یراد استقلالاً ومن وضع لأن یراد آلیاً این ان قلت و قلت ایشان به عینه حاشیه‌ی سید شریف بر شرح کافیه است سید شریف سنی، سید شریف جرجانی یک حاشیه بر شرح کافیه دارد عیناً همین ان قلت و قلت است در حاشیه‌اش دارد ان قلت باید معنای من و ابتدا را یکی بگیرد همین جواب را می‌دهد.

و لذا احتمال می‌دهم مرحوم صاحب کفایه عبارت نجم الاثمه را دیده باشد چون دقیقاً عبارت حاشیه را آورده حاشیه‌ی سید شریف نه متن را. آن وقت این اصطلاح استقلالی و عالی را در نجم الاثمه ندارد ایشان، این اصطلاح را فصول آورده است.

عرض کردیم اینها حتی بعضی از شاگردان کفایه حالا من نمی خواهم وارد بحث شرح کفایه بشوم ، شاگردان کفایه که شروح نوشتند در اینکه مراد مرحوم صاحب کفایه از عالی و استقلالی چیست چند تا احتمال دادند این عرض کردیم این نکته‌ی فنی اش همین است که این است آن راه‌ها را خیلی نرویم به جای ، مثلاً خود صاحب کفایه عالی و استقلالی گرفته فرض کنید مثلاً استاد ما آقای سیستانی لف و نشر یعنی معنای اسمی به نحو نشر است معنای حرفی اینها همه لف و بعضی‌ها آن را معنای اندماجی گرفتند مندمج است ما بیشتر معنای اندکاکای آن وقت معنای اندکاکای یعنی این در طرفین خودش ، خودش فی نفسه معنا نمی دهد معنایش

آن وقت ببینید شما وقتی می گوید لا تصلی ما آمدم روی این تحلیل این طور گفتیم این لا که آمده خود لا در لغت عرب به معنای ، وقتی در ترکیب به کار برده می شود برای جلوگیری است دقت می کنید برای جلوگیری ، این می خورد با نهی مولوی چون لا معنای حرفی است این معنای حرفی لا در ضمن معانی چیزهای دیگر ، اگر در ضمن خود لا در ضمن زجرش ملاحظه کردید از آن حکم مولوی در می آید اگر لا را در ضمن صلاة ماده ملاحظه کردید از آن حکم وضعی در می آید ، یعنی ما با تحلیل آن به این نتیجه رسیدیم که نهی دلالت بر فساد هم می کند نه اینکه فقط بیاییم بگوییم ظهورات ، دقت کردید ؟

مثلاً فرض کنید آقایان اهل سنت گفتند نه این لا تصلی فقط لا را نگاه کردند گفتند فقط نهی است .

یکی از حضار : اینجایش قانونی است ؟

آیت الله مددی : به نظر ما این یکی قانونی است هر دویش باطل است ، یعنی هر دو درست است یعنی هم معنای مولوی دارد

الان علمای اصول ما اصلاً این لا تصلی را فقط به صلاة زدند به ماده زدند و لذا معتقدند لا تصلی فی وبر ما لا یؤکل لحمه ، حکم مولوی نیست خوب دقت کنید الان علمای اصول ما می گویند خوب این برای تحلیل است دیگر

یکی از حضار : ارشاد به جزء گرفتند

آیت الله مددی : ها ارشاد به جزئیت و مانعیت و قاطعیت و این حرف‌ها گرفتند .

این که ارشاد گرفتند به خاطر چه به خاطر اینکه مولوی نیست یعنی اگر شما در وبر ما لا یؤکل نماز خواندید بعد دو مرتبه ، فرض کنید در پوست گربه مثلاً نماز خواندید بعد دو مرتبه آن را انداختید نماز خواندید شما عقاب ندارید عقوبتی ندارد درست است آنجا گفت لا تصلی

لکن این معنایش این بود که نماز باطل است، عرض کردیم حکم مولوی ناشی از مولویت مولی است اصطلاحاً این طور اگر حکم مستقیماً مشتمل بر جزاء باشد مولوی است اگر مستقیماً مشتمل نباشد بر کیفر می شود وضعی، حکم وضعی و مولوی این طوری است.

مثلاً جزئیت مثلاً اگر گفت وجوب، وجوب یعنی شما اگر مخالفت کردید خودش جزاء دارد اما اگر گفت جزئیت یعنی اگر شما جزاء را انجام ندادید چون تکلیف را انجام ندادید جزاء دارد نه مستقیم خود جزئیت مستقیماً جزاء ندارد، احکام مولوی احکامی است که موضوع خطابات کیفری هستند احکام جزائی، حالا این را من در همین جا هم شرح می دهم چون اینکه شما فرمودید تصادفاً می خواستم شرح بدهم شاید امروز نرسیم دیگر وقت دارد تمام می شود که تحلیل تاثیر گذار است.

لذا بعضی از این آقایان معاصر ما نوشتند من سر در نمی آورم از آن طرف می گویند نهی فساد دارد یا نه از آن طرف می گویند این اوامر اصلاً ارشادی هستند یعنی از آن طرف ارشادی هستند اصلاً نهی ندارد مولویت ندارد، ارشاد به جزئیت است یعنی به عبارت آخری فقط دلالت بر فساد می کند درش نهی ندارد درش زجر ندارد دقت کردید؟ می گوید این دو تا با هم دیگر

ایشان ملتفت نشده آن بحثی را که مطرح کردند سنی ها مطرح کردند و قدمای اصولی ها آنها روی این جهت مطرح کردند که لا تصلی نهی است فرق نگذاشتند این مطلب را الان اصول متأخر شیعه مطرح کرده است که این اصلاً جنبه ی نهی ندارد، این جنبه ی ارشادی دارد. دارد می گوید این جزء است این مانع است و من توضیحات کافی عرض کردم در کتب اهل سنت حکم وضعی فقط جزئیت و شرطیت است در کتب ما اضافه شده احکام وضعی اضافه شده در مثل کفایه حتی قضاوت و ولایت و حجیت و الی ما شاء الله کفایه که خیلی زیاد آورده در بحث استصحاب در احکام وضعیه خیلی زیاد آورده ما مثلاً مانعیت را اضافه کردیم اینها ندارند اهل سنت ندارند، جزئیت و شرطیت، ما مانعیت را اضافه کردیم قاطعیت را اضافه کردیم فرق بین مانع و قاطع هم گذاشتیم عرض کردیم، قاطعیت را اضافه کردیم الی آخره دیگر من نمی خواهم بقیه اش را بگویم.

به هر حال دقت بکنید این دو تا تفکر است، یک تفکر که می گوید این نهی است درش اصلاً بطلان در نمی آید و ما آمدیم گفتیم نه آن وقت نتیجه اش این می شود ظهورش این می شود که اگر درویر ما لا یؤکل لحمه نماز خواند بعد آن وبر را آن وبر مو به اصطلاح است، کرک به اصطلاح فارسی کرک است مثل شتر، ما لا یؤکل لحمه نماز خواند آن را انداخت نماز درست خواند عقوبتی ندارد اما احتمالاً اگر نهی گرفتیم عقوبت دارد چرا وقت را تلف کردی نماز خواندی چه کسی گفت این کار را بکنی؟

یکی از حضار: اگر به ظهور برسد یعنی این اختلاف بین اعراب نباید می بود الان مثلا در لا تصلی که حضرت می فرمایند باید اعراب عرفی که لفظ می فهمند همین ظهوری که می فرماید

آیت الله مددی: خوب می گویم همین هدف ما از این تحلیلات این هست که این ظهور را خدا رحمت کند آقای بجنوردی می فرمود راجع به حاج آقا رضای همدانی صاحب همین صلاة و طهارت می گفت این حاج آقا رضا در بحث های عقیدتی مثل شیخ الرئیس فکر می کند در بحث های فهم ظهورات روایات مثل یک عرب بدوی فکر می کند راجع به حاج آقا رضای همدانی تعبیر ایشان این بود مثل یک عرب بدوی فکر می کند .

حالا واقعا خوب ما هم هدفمان از تحلیل همین است که این را برسانیم به آنجا که آیا لا تصلی فی وبر ما لا یؤکل لحمه فقط از آن حکم وضعی در می آید یا نه فقط حکم تکلیفی در می آید که اهل سنت گفتند حکم مولوی ، یا هر دو در می آید آن وقت در عبادات فرقی با معاملات اینها بحث های یعنی این که ایشان فرمودند ما تحلیل را رساندیم برای اثبات ظهور نه اینکه تحلیل بکنیم برای خودمان این که حجم کار را زیاد بکنیم .

الان یک مقداری کارهای ما به طور کلی این طوری است این طور گفتند یرد علیه ، بیشتر کارهای ما به نقض است ، یک آقایی به من گفت بیا یک دوره برای ما اصول بگو فقط اثبات خودت را بگو برای دیگران را نگو خوب این ممکن است با ۵ - ۴ ماه تمام بشود دیگر چون ما بیشتر وقتمان به نقض است قال فلان اقول ، ما این که شما می بینید وقت گرفته می شود برای نقض هاست نه اینکه برای بحث باشد ، خود بحث ، بحث علمی خوبی است بحث این را نداریم ما این را نقض می کنیم برای اینکه باز بشود منسوب است به امیرالمؤمنین در مصابیح الانوار سید عبدالله شبر آورده است العلم نقطة واحدة كثرة الجاهل حالا واقعا همین طور است این که شما فرمودید این بحث ها چرا طولانی شده این نکته اش در همین روایت امیرالمؤمنین هست منسوب به ایشان من جایی فعلا ندیدم ایشان هم می گوید جایی ندیده این روایت را ولكن نقل می کند در مصابیح الانوار فی حل مشکلات الاخبار العلم نقطة الواحدة كثرة الجاهل این تکثیری که شده برای جهل ماست این تکثیر منشأش این است نه اینکه واقعا نکته ی علمی باشد . این چون من فردا می خواهم نتیجه گیری کنم روی مطلب یک کمی امروز توضیحاتش را عرض کردم .